Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

Establishing the Deceased's Incapacity, the Evidentiary Value of Medical Evidence, and the Scope of Judicial Investigation

(An Analysis and Critique of Judgment No. 9509970909100539 of Branch Three of the Supreme Court of Iran, with Emphasis on)

Hamed Zare Farsani: Ph. D in Private LawUniversity of Tehran. **email:** z. farsani@yahoo.com

Judgment No. 9509970909100539, dated 25 January 2017 and rendered by the Third Chamber of the Supreme Court of Iran, concerns the establishment of a deceased person's legal incapacity and the evidentiary value of medical records, witness testimony, and circumstances arising from his transactions. The claimant sought to establish the incapacity of his predecessor in title during the years preceding his death in 2009. The Supreme Court, finding the investigation incomplete, required further examination of medical records and local evidence. Although the Forensic Medicine Commission could not reach a definitive conclusion regarding the deceased's mental condition due to the lack of reliable medical records, local inquiries and witness testimony largely supported his mental soundness and continued financial activity. The Supreme Court ultimately upheld the appellate judgment.

This article examines the judgment with regard to the adjudication of a deceased person's incapacity, the distinction between insanity and lack of maturity, the burden of proof, the presumption of legal capacity, the role of medical evidence, and the court's duty to ascertain the truth. It concludes that forensic medical opinion, despite its specialist importance, must be assessed alongside other evidence in determining the deceased's legal capacity during his lifetime.

Keywords: Deceased Person's Legal Incapacity; Incapacity Continuous Until Death; Capacity to Exercise Rights; Evidence of Proof

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

اثبات حجر متوفی، ارزش ادله پزشکی و حدود تحقیقات قضایی

(تحلیل و نقد دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۳۹ مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۵ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
حامد زارع فارسانی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۰۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۲

چکیده

دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۳۹ مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۰۵ شعبه سوم دیوان عالی کشور، به بررسی اثبات حجر متوفی و ارزش ادله‌ای همچون سوابق پزشکی، شهادت شهود و قرائن ناشی از معاملات وی پرداخته است. در این پرونده، خواهان احراز حجر مورث در سال‌های منتهی به فوت او در سال ۱۳۸۸ را درخواست کرده است. سپس دیوان با نقض رأی به سبب نقص تحقیقات، بررسی سوابق پزشکی و تحقیقات محلی را ضروری می‌داند. با وجود آنکه کمیسیون پزشکی قانونی به دلیل فقدان سوابق معتبر، امکان اظهارنظر قطعی درباره وضعیت روانی متوفی را منتفی اعلام کرد، تحقیقات محلی و شهادت شهود عمدتاً مؤید سلامت ذهنی و استمرار فعالیت‌های مالی متوفی بود. در نهایت، دیوان با ارزیابی مجموع ادله، فرجام‌خواهی را رد و رأی دادگاه تجدیدنظر را ابرام نمود. نوشتار حاضر رأی مذکور را از حیث امکان رسیدگی به حجر متوفی، تمایز جنون و عدم رشد، بار اثبات و اصل عدم حجر، جایگاه نظریه پزشکی و تکلیف دادگاه در کشف حقیقت تحلیل می‌کند. یافته پژوهش نشان می‌دهد که رسیدگی به حجر متوفی ناظر بر احراز وضعیت اهلیت وی در زمان حیات و آثار حقوقی اعمال اوست و نظریه پزشکی قانونی، علی‌رغم اهمیت تخصصی، در کنار سایر ادله ارزیابی می‌شود.

کلیدواژه: حجر متوفی؛ حجر متصل به فوت؛ اهلیت استیفاء؛ ادله اثبات

* دکتری حقوق خصوصی دانشگاه تهران، پردیس بین‌المللی کیش. z. farsani@yahoo.com

۱. مقدمه

اهلیت اســتیفاء از بنیادی‌ترین مفاهیم حقوق اشخاص اســت؛ زیرا بسیاری از آثار اعمال حقوقی، به وجود توانایی قانونی شــخص در اجرای حقوق خویش وابســته اســت. قانون مدنــی، از یک ســو در ماده ۹۵۸ میــان تمتع از حقوق مدنی و قــدرت اجرای آنها تفکیک کــرده و از ســوی دیگر در مواد ۱۲۰۷ به بعد، موارد حجــر و محدودیت در تصرفات مالی را مشــخص ســاخته است.[۱] در این میان، حجر ناشــی از جنون یا عدم رشد، به دلیل آنکه ممکن اســت پس از بلوغ و حتی در ســال‌های پایانی عمر حادث شود، در عمل به یکی از پیچیده‌ترین موضوعات اثباتی در حقوق مدنی و امور حســبی تبدیل شده است. پیچیدگی زمانی آشکارتر می‌شود که شخص مورد ادعای حجر فوت کرده باشد. در این حالت، دادگاه دیگر با شــخص زنده‌ای مواجه نیســت که وضعیت فعلی ذهنی یا قدرت تمیز او را بررسی کنــد؛ بلکه باید از مجموعه‌ای از آثار باقی‌مانده از گذشــته، از جمله پرونده‌های پزشــکی، گواهی پزشــکان، رفتارهای مالی، شهادت مطلعان، تحقیقات محلی، اسناد رسمی و قرائن خانوادگی و اجتماعی، وضعیت گذشــته شخص را بازسازی کند. از همین‌رو، اثبات حجر متوفی بیش از آنکه دعوایی درباره حال شــخص باشــد، دعوایــی درباره وضعیت حقوقی و واقعی پیشــین اوست. رأی وحدت رویه شــماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۰۹/۰۴هیأت عمومی دیوان عالی کشــور نقطه عزیمت اصلی در این زمینه اســت.[۲] بر اساس این رأی، وظایفی که قانون برای اعلام حجر بر عهده دادســتان نهاده اســت، مانع مراجعه اشخاص ذی‌نفع به دادگاه برای اثبات حجر نیست؛ همچنین فوت شخص در جریان رسیدگی، به خودی خود مانع ادامه رســیدگی نیست. این رویکرد با منطق آثار پسینی حکم حجر سازگار است، زیرا اگر هدف تنها حمایت آینده از شــخص محجور بود، پس از مرگ او موضوع تا حد زیادی

۱. عمــده مواد قانونی اســتنادی مقاله به شــرح آتی خواهد بود: قانون مدنی مــواد ۹۵۶، ۹۵۸، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۲۳، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴، قانون امور حسبی مواد ۱، ۱۴، ۲۳، ۳۷، ۵۷، ۷۰، ۷۱ و ۷۲ و قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مواد ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۴۸ تا ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۰۱ و ۴۰۵.

۲. رای وحدت رویه شــماره ۷۲ – ۱۳۵۳/۹/۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشــور راجع به اختلاف نظری که بین دادرســان شعبه دوم دادگاه استان دهم به شرح منعکس در پرونده شماره ۵۳/۳۴۷ به وجود آمده است و به اســتناد ماده ۴۲ قانون امور حســبی به وســیله جناب آقای دادستان کل نظر هیئت عمومی دیوان عالی کشــور را خواســتار شده‌اند نظر اکثریت هیئت عمومی که در جلسه مورخ ۵۳/۹/۴ اتخاذ شده به شرح زیر اســت: ۱- وظایفی که قانون در باب اعلام حجر مجنون یا ســفیه به عهده دادستان محول کرده است منافی بــا اینکه اشــخاص ذی‌نفع در صورت اقتضــاء برای اثبات حجر به دادگاه مراجعه کنند نیســت. ۲- فوت کســی که درخواســت حجر او شده مانع رسیدگی دادگاه نمی‌باشــد زیرا آثاری که بر حجر مترتب است با فــوت محجــور از بین نمی‌رود و دادگاه علی‌الاصول باید رســیدگی را به طرفیت وراث ادامه داده و حکم مقتضی صادر نماید.

منتفی می‌شـد؛ اما هنگامی که وضعیت اهلیت متوفی بر اعتبار معاملات، انتقالات و حقوق ورثه یا اشـخاص ثالث اثـر دارد، احراز آن همچنان دارای فایده حقوقی اسـت.[1] دادنامه مورد مطالعه از این جهت اهمیت ویژه دارد که در مرحله نخسـت، دیوان عالی کشور رأی رد حجر را به علت نقص تحقیقات نقض کرد و دادگاه را به انجام مجموعه‌ای از تحقیقات پزشـکی و محلی مکلف ساخت، اما پس از انجام همین تحقیقات و صدور نظریه پزشکی قانونـی کـه صراحتاً امکان اظهارنظر نفیی یا اثباتی را منتفی دانسـته بود، بار دیگر رأی رد درخواست را ابرام کرد. بنابراین، پرونده فرصت مناسبی برای بررسی این پرسش است که : در دعوای اثبات حجر متوفی، رابطه میان ادله تخصصی و غیرتخصصی چگونه باید تنظیم شـود و دادگاه برای رسـیدن به نتیجه‌ای قضایی تا چه اندازه مکلف به ادامه تحقیق است؟ نوشتار حاضر، رأی را نه صرفاً از منظر نتیجه، بلکه از حیث روش استدلال قضایی ارزیابی می‌کند. بنابراین میان درسـتی نتیجه نهایی با توجه به محتویات پرونده و کفایت و شفافیت استدلالی رأی تفکیک خواهد شد.

۲. گزارش جریان دادرسی

رأی نهایـی مورد بحث به شـماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۳۹ در تاریخ ۱۳۹۵/۱۱/۰۵توسـط شـعبه سـوم دیوان عالی کشور صادر شـده اسـت. فرجام‌خواه خانم زهرا جانی قربان با وکالـت آقای مکی تمیمی‌نژاد و فرجام‌خوانـدگان جمال، محمدرضا، مهدی، جواد، زیبا و فاطمه جانی قربان بوده‌اند. فرجام‌خواسـته، دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۳۷۶۸۰۰۷۰۶ مورخ ۱۳۹۵/۰۵/۰۲صادره از شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان بوده است. دعوای اصلی در سـال ۱۳۹۱ با درخواسـت صدور حکم حجر متصل به فوت مرحوم حاج حسین جانی قربان اقامه شده است. ادعای خواهان بر این محور بود که مورث در سال‌های پایانی عمر، قدرت عقلانی و قوه تشـخیص خود را از دسـت داده و در نتیجه محجور بوده اسـت. در برابر، خواندگان با ارائه شهادت‌های معارض، سوابق معاملاتی و استناد به اقدامات ثبتی و دفترخانه‌ای متوفی، سلامت عقلانی وی را مطرح کردند.

دادگاه بدوی در مرحله نخست، پس از استماع شهادت شهود، درخواست را رد نمود. در فرجام‌خواهی نخسـت، دیوان عالی کشـور با دادنامه شـماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۱۶۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۲۶، استدلال کرد که با توجه به اهمیت حجر و آثار آن، و با عنایت به مواد ۱۲۲۳ قانون مدنی و ۱۴، ۳۷ و ۵۷ قانون امور حسبی و ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی،

---

۱. صفایی، سـید حسین، اشخاص و محجورین (حقوق مدنی)، چاپ سی‌وششم، تهران: سمت، ۱۳۸۲، ص. ۲۷۳.

تحقیقات باید تکمیل شـود. دیوان، اخذ سوابق پزشکی، استعلام از پزشکان معالج، جلب نظر پزشـکی قانونی و تحقیق محلی را ضروری دانسـت و رأی را به لحاظ نقص رسیدگی نقض نمود.

پس از اعاده پرونده، سوابق بیمارستانی مطالبه و از برخی پزشکان معالج استعلام شد. سـپس دادگاه قرار جلب نظر پزشـکی قانونی و تحقیق محلی صادر کرد. تحقیق محلی در روستای محل زندگی متوفی انجام و بنا بر گزارش پرونده، مطلعان متعدد بر سلامت روحی و روانی وی گواهی کردند. در نهایت، کمیسـیون تخصصی روان‌پزشـکی و مغز و اعصاب پنج نفره پزشـکی قانونی، پس از بررسـی سوابق و مدارک ارائه شده، اعلام کرد که به دلیل نبود سـوابق معتبر مربوط به وضعیت شـناختی و روانی متوفـی، اظهارنظر درباره توانایی عقلانی وی برای اداره امور مالی در اواخر عمر، نفیاً و اثباتاً امکان‌پذیر نیست.

دادگاه بدوی در سـال ۱۳۹۴ مجدداً دعـوای حجر را به علت فقد دلیل رد نمود متعاقباً شـعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر اسـتان اصفهان ایـن تصمیم را تأیید کـرد. در فرجام‌خواهی نهایی، وکیل فرجام‌خواه بر بی‌اعتباری تحقیق محلی به علت نفوذ فرزندان متوفی در محل و نیز تعارض نظریه‌های پزشـکی تأکید نمود. شـعبه سـوم دیوان عالی کشـور با توجه به رسـیدگی‌های معمول، مفاد شهادت شهود، نتیجه تحقیق محلی، نظریه کمیسیون تخصصی روان‌پزشـکی سازمان پزشکی قانونی و سـایر قرائن و امارات، فرجام‌خواهی را مردود و دادنامه فرجام‌خواسته را مستنداً به مواد ۳۷۰ و ۳۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی ابرام کرد.

۳. مفاهیم و مبانی حقوقی

مـاده ۹۵۶ قانـون مدنی مقرر می‌کند که اهلیت برای دارا بودن حقوق از زنده متولد شـدن انسان آغاز و با مرگ او پایان می‌یابد. در نگاه نخست ممکن است چنین به نظر برسد که پس از فوت، سـخن گفتن از حجر بی‌معناسـت؛ زیرا حجر نوعی محدودیت در اهلیت استیفاء شـخص زنده است و شـخص متوفی موضوع اعمال حقوقی آینده نیست. با این حال، این برداشـت در دعاوی حجر متوفی کامل نیسـت. آنچه پس از فوت موضوع رسـیدگی قرار می‌گیـرد، ایجاد حجر در زمان فوت یا پس از آن نیسـت، بلکه احراز این واقعیت حقوقی اسـت که شـخص در بخش معینی از دوران حیات خود، به سـبب قانونی، فاقد یا محدودِ اهلیت استیفاء بوده است. اهمیت این تفکیک از مواد ۷۰ و ۷۱ قانون امور حسبی نیز روشن می‌شـود. قانونگذار پذیرفته اسـت که اثر حکم حجر می‌تواند به تاریخ وجود علت حجر بازگردد و دادگاه باید ابتدای تاریخ حجر را هرگاه معلوم باشـد در حکم قید کند. بنابراین، نظام حقوقی ایران اساسـاً ظرفیت شناسـایی قضایی وضعیت گذشته را در موضوع حجر

پذیرفته اســت. از این منظر، رأی وحدت رویه شماره ۷۲ را باید تأییدکننده امکان استمرار رســیدگی پس از فوت دانســت؛ زیرا حکم، ناظر به وضعیت اهلیت در گذشته و آثار آن بر اعمال حقوقی پیشــین اســت، نه وضع محدودیت برای شخصی که دیگر حیات ندارد. در نتیجه، تعبیر حجر متصل به فوت بهتر اســت با احتیاط به کار رود. این تعبیر در عمل برای اشــاره به وضعیتی به کار می‌رود که مدعی، حجر را تا زمان فوت یا در مقطع زمانی نزدیک بــه فوت مطــرح می‌کند؛ اما نبایــد آن را با بیماری متصل به موت یا نهــاد فقهی و حقوقی مربــوط به تصرفات مریض در مرض موت خلط کــرد. همچنین تعبیر قانونی دقیق‌تر برای نوشــتار حاضر اثبات حجر متوفی و تعیین ابتدای حجر تا زمان فوت است. بر اساس ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی، صغار، اشخاص غیررشید و مجانین محجورند. ماده ۱۲۰۸، غیررشید را کســی می‌داند که تصرفات او در اموال و حقوق مالی خویش عقلایی نباشــد؛ و ماده ۱۲۱۱ اعلام می‌کند جنون به هر درجه موجب حجر است. تفاوت این دو سبب حجر برای پرونده مورد بحث اساسی است؛ زیرا ادعای زوال عقلی یا ضعف قوه تشخیص بدون تعیین اینکه مقصود، جنون یا عدم رشــد اســت، از نظر حقوقی ابهام ایجاد می‌کند و مســتقیماً بر روش اثبات و آثار اعمال حقوقی اثر می‌گذارد. اگر ادعا ناظر به جنون باشــد، سؤال اصلی وجود اختلالی اســت که وصف قانونی جنون را در مقطع مورد ادعا محقق ســازد؛ در حالی که در ســفه، معیار قانونی ماده ۱۲۰۸، عقلایی بودن یا نبودن تصرفات مالی اســت. به بیان دیگر، ممکن است شــخصی از حیث ارتباط اجتماعی، شناخت اشــخاص و انجام فعالیت‌های روزمره نســبتاً عادی باشــد اما در معاملات مالی تصمیم‌هــای غیرعقلایی بگیرد. بنابراین، سنجش صرف سلامت روحی و روانی همیشه معادل سنجش رشد مالی نیست. این تفاوت در پرونده حاضر، که کمیسیون پزشکی قانونی درباره توانایی اداره امور مالی اظهار نظر را ممکن ندانسته، اهمیتی دوچندان دارد.

۴. مسئله طرف دعوا

نخســتین ایراد مهمی که در پرونده مطرح شــد این بود که درخواست حجر باید به طرفیت دادســتان اقامه شود. پاسخ دقیق به این ایراد مستلزم تفکیک نقش دادستان در فرآیند اعلام حجر از حق اشخاص ذی‌نفع برای درخواست اثبات حجر است. رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مــورخ ۱۳۵۳/۰۹/۰۴ صراحتاً وظایف مقرر برای دادســتان را مانع مراجعه اشــخاص ذی‌نفع به دادگاه برای اثبات حجر ندانسته است. این رأی همچنین بر این مبنا استوار است که فوت شــخص در جریان رســیدگی، به سبب آثار حقوقی مترتب بر احراز حجر در زمان حیات، موجب بی‌موضوع شــدن کامل رســیدگی نمی‌شود. در پرونده حاضر، خواهان پس

از فوت مورث و با ارائه گواهی انحصار وراثت و اســتناد به شهادت شهود، به دنبال احراز وضعیتی بوده اســت که می‌تواند بر اعتبار یا بی‌اعتباری برخی انتقالات و معاملات دوران حیات مؤثر باشد. از این منظر، طرح دعوا از سوی وارث ذی‌نفع قابل توجیه است و ایراد مطلق به اینکه فقط دادســتان حق طرح دارد، با رأی وحدت رویه فوق سازگار نیست. البته در دعوای حجر متوفی، تعیین طرف‌های دعوا موضوع ظریفی اســت. شخص مورد ادعای حجر دیگر دارای سمت اصحاب دعوا نیست و دادستان نیز در همه اشکال چنین دعوایی الزاماً طرف دعوا تلقی نمی‌شــود. در رویه موجود نیز مواردی دیده می‌شــود که با اســتناد به رأی وحدت رویه شــماره ۷۲، رســیدگی به حجر متوفی بدون الزام به طرفیت دادســتان پذیرفته شــده اســت. بنابراین، نقطه ثقل دعوا باید ذی‌نفع بودن درخواســت‌کننده و تعیین اشــخاصی که نتیجه حکم مســتقیماً بر حقوق آنان اثر می‌گذارد باشــد. در پرونده حاضر، فرزندان و ســایر وراث که از نتیجه حکم متأثر می‌شــوند، طرف دعوا قرار گرفته‌اند. با این حال، رأی نهایی دیوان عالی کشــور در خصوص این ایراد شــکلی استدلال مستقلی ارائه نمی‌کند و به مرحله‌ای وارد شده که اصل قابلیت رسیدگی را مفروض گرفته است. از حیث نگارش قضایی، شایسته بود رأی نهایی، دست‌کم با اشاره کوتاه به رأی وحدت رویه شماره ۷۲، مبنای پذیرش رسیدگی پس از فوت و حدود نقش دادستان را روشن می‌کرد؛ زیرا این مسئله برای جلوگیری از تکرار اختلافات شکلی، مسئله‌ای مقدم بر ارزیابی ادله است.

۵. بار اثبات و اصل عدم حجر

مطابق ماده ۱۲۵۷ قانون مدنی، هر کس مدعی حقی باشــد باید آن را اثبات کند و اگر طرف مقابــل نیز در مقام دفــاع ادعایی محتاج دلیل مطرح کند، اثبات بر عهده اوســت. همچنین مــاده ۱۹۷ قانون آیین دادرســی مدنی، اصل را بر برائت قرار می‌دهــد و ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی مقرر می‌کند که پس از بلوغ، شخص را نمی‌توان به عنوان جنون یا عدم رشد محجور دانست مگر آنکه عدم رشد یا جنون او ثابت شده باشد. از جمع این مقررات می‌توان نتیجه گرفت که در دعاوی اثبات حجر شــخص بالغ، بار اولیه اثبات بر عهده مدعی حجر اســت. به تعبیر دکترین، اصل عدم حجر یک نتیجه تحلیلی از ســاختار قانونی اهلیت و بار اثبات اســت، هرچند با این عنوان به صورت یک ماده مســتقل بیان نشده است. اهمیت این اصل در پرونده حاضر بســیار بالاســت؛ زیرا دعوا پس از فوت مطرح شده و دسترسی دادگاه به ادله مستقیم محدود است. در چنین وضعیتی، نمی‌توان صرف احتمال بیماری، کهولت سن، وابستگی به فرزندان یا وجود چند رفتار مالی خاص را کافی برای اثبات حجر دانست. در واقع، مدعی باید از احتمال عبور کرده و مجموعه‌ای از قرائن هم‌جهت و متناسب با سبب

حجر را ارائه کند. از این حیث، رویکرد دیوان عالی کشور در رأی نهایی که به مفاد شهادت شهود، نتیجه تحقیق محلی، نظریه کمیسیون تخصصی و سایر قرائن و امارات اشاره می‌کند، با منطق ارزیابی ادله سازگار است.

۶. جایگاه نظریه پزشکی قانونی در اثبات حجر

یکی از مهم‌ترین مباحث پرونده، ارزش نظریه پزشکی قانونی است. نظریه پزشکی، برخلاف رای دادگاه، وظیفه تعیین اثر حقوقی ندارد؛ کارشناس باید واقعیت فنی و تخصصی را در محدوده دانش خود تبیین کند. اینکه شخصی در چه مقطعی چه اختلالی داشته، آیا علائم شناختی یا روان‌پزشکی وجود داشته، شدت و استمرار آن چگونه بوده و این اختلال چه آثاری بر توانایی شناختی یا اداره امور داشته است، امور تخصصی‌اند. اما اینکه این وضعیت از نظر قانون جنون یا عدم رشد محسوب می‌شود و چه اثری بر اعمال حقوقی دارد، در نهایت موضوع ارزیابی حقوقی دادگاه است. ماده ۲۵۷ قانون آیین دادرسی مدنی به دادگاه اجازه ارجاع امر به کارشناس را می‌دهد و ماده ۲۵۸ بر صلاحیت تخصصی کارشناس تأکید می‌کند. در ماده ۲۶۵ نیز آمده است که اگر نظر کارشناس با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد. بنابراین، نظریه کارشناسی در نظام آیین دادرسی مدنی نه یک حکم فنی الزام‌آور بلکه یکی از ابزارهای علمی برای اقناع قضایی است. در ادبیات علمی حقوق پزشکی نیز اختلاف قابل توجهی درباره وزن نظریه پزشکی در احراز اسباب مختلف حجر دیده می‌شود. گروهی میان جنون و عدم رشد تفکیک کرده اند و بر اهمیت متفاوت نظریه پزشکی در این دو حوزه تأکید شده است؛ به نحوی که در جنون به سبب ماهیت تخصصی مفهوم، وزن نظریه کارشناسی بالاتر ارزیابی شده و در عدم رشد، نقش قرائن و عملکرد مالی پررنگ‌تر دانسته شده است. این تفکیک، با ساختار مواد ۱۲۰۸ و ۱۲۱۱ قانون مدنی هم‌خوانی مفهومی دارد.[۱] در مقابل، در برخی آرای شعب دیوان عالی کشور، پزشکی قانونی صرفاً طریقیت داشته و در کنار سایر ادله ارزیابی شده است. از جمله در دادنامه مورخ ۱۴۰۱/۰۱/۳۱ شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور،[۲] بر این نکته تأکید شده که در دعوای اثبات حجر، دادگاه مکلف به تحقیقات لازم است و نظریه پزشکی قانونی همانند

---

۱. سادات حسینی، سید عباس، حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در اثبات حجر، فصلنامه حقوق پزشکی، شماره مسلسل ۲۳، زمستان ۱۳۹۱، صص. ۴۵–۷۱.

۲. شعبه بیست‌ویکم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۱۴۰۱۰۶۳۹۰۰۰۰۰۶۶۲۶۴، مورخ ۱۴۰۱/۱/۳۱، درباره نقش تحقیقات در اثبات حجر و طریقیت نظریه پزشکی قانونی.

نظریه سایر کارشناسان طریقیت دارد و به تنهایی قطعیت ایجاد نمی‌کند. از سوی دیگر، در دادنامه شـماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۲۲۴ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۲۸شعبه سوم دیوان عالی کشور،[1] در کنار تأکید بر تحقیقات وسیع، برای تشخیص کمیسیون علمی روان‌پزشکی در دعاوی اثبات حجر نسـبت به ادله دیگر اولویت خاص قائل شـده اسـت. این دو دسـته آرا نشان می‌دهند که وزن نظریه تخصصی تابع نوع سبب حجر و نحوه شکل‌گیری ادله پرونده است، نه یک قاعده یکسان و مطلق.

در پرونده مورد مطالعه، کمیسیون پزشکی قانونی اعلام نکرده است که متوفی سالم بوده است. عبارت کمیسیون، بنا بر محتویات پرونده، این است که به علت فقدان سوابق پزشکی مربوط به وضعیت شناختی و روانی، امکان اظهارنظر نفیاً و اثباتاً درباره توانایی عقلانی وی بـرای اداره امور مالی در اواخر عمر وجود نـدارد. بنابراین، از نظر منطقی این نظریه دلیل مثبت سـلامت نیست و نباید چنین تلقی شود. ارزش آن در واقع سلب امکان اتکای قاطع بر پزشکی برای اثبات حجر یا نفی آن است. نتیجه نهایی دعوا از این حیث باید بر مجموعه سـایر ادله استوار باشد. این نکته، یکی از محورهای مهم برای فهم رأی دیوان عالی کشور است: ابرام رأی نه بر مبنای این گزاره که پزشکی قانونی سلامت متوفی را تأیید کرده، بلکه بر مبنای آن است که پس از تکمیل تحقیقات، دلیل کافی و متعارف برای اثبات حجر فراهم نشده و سایر قرائن موجود در جهت سلامت و استمرار توانایی عملی متوفی قرار داشته‌اند. چنین تحلیلی با اصل عدم حجر سازگارتر از استناد مستقیم به نظریه پزشکی است.

۷. شهادت شهود و امارات رفتاری

شـهادت در این پرونده، نقش دوگانه دارد: گروهی از شـهود بر سـلامت متوفی و استمرار توانایـی او در انجـام امـور روزمره و مالی گواهـی داده‌اند و برخی دیگر، نشـانه‌هایی از فراموشی، وابستگی به فرزندان یا زوال قوای ذهنی او را مطرح کرده‌اند. از حیث حقوقی، شـهادت شهودی که رفتار شـخص را در فاصله نزدیک به فوت مشاهده کرده‌اند می‌تواند در بازسـازی وضعیت اهلیت او مؤثر باشـد؛ اما وزن هر شهادت تابع میزان تماس مستقیم شـاهد با متوفی، فاصله زمانی مشاهده، تخصص یا عدم تخصص شاهد، استقلال او و نوع امر مورد شـهادت اسـت. برای نمونه، اظهارات کشـاورزان متوفی که بیان کرده‌اند وی در روزهای نزدیک به فوت شـخصاً حسـاب و کتاب سهم آب یا مبالغ را انجام می‌داده، برای ارزیابی کارکرد عملی قوه تشـخیص، قرینه مفیدی است. چنین اظهاراتی لزوماً اثبات‌کننده

۱. شعبه سوم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۲۲۴، مورخ ۱۳۹۵/۴/۲۸، درباره ادله اثبات حجر و جایگاه تشخیص کمیسیون علمی روان‌پزشکی.

نبودن جنون در معنای پزشکی نیست، اما می‌تواند برای ارزیابی ادعای ناتوانی کامل در اداره امور مالی اهمیت داشته باشد. در نقطه مقابل، شهادتی که صرفاً بر شنیده‌های خانوادگی مبتنی است، از حیث ارزش اثباتی در مرتبه پایین‌تری قرار می‌گیرد؛ زیرا شاهد مستقیم وضعیت ذهنی شخص نبوده است. بر اساس مواد ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴ قانون مدنی، اوضاع و احوال خاص مورد می‌تواند به عنوان اماره قضایی مورد استفاده قرار گیرد، مشروط به آنکه دعوا به شهادت قابل اثبات باشد یا اماره برای تکمیل ادله دیگر به کار رود. بنابراین، رفتارهای اجتماعی و مالی متوفی، از جمله مدیریت املاک، مراجعه به دفاتر رسمی، انجام حساب و کتاب، دریافت و پرداخت وجوه و استمرار فعالیت‌های متعارف، می‌توانند در کنار شهادت و نظریه تخصصی به صورت شبکه‌ای از قرائن ارزیابی شوند.

با این حال، یکی از خطاهای احتمالی در پرونده‌های مشابه، مساوی دانستن انجام معامله با اهلیت کامل برای معامله است. فرد ممکن است در برخی معاملات قادر به تصمیم‌گیری باشد و در برخی دیگر تحت تأثیر دیگران قرار گیرد؛ شخص مبتلا به اختلالات ادواری ممکن است در مقاطع مختلف وضعیت‌های متفاوتی داشته باشد؛ و حتی در عدم رشد، مسئله قانونگذار عقلایی بودن تصرفات مالی است نه صرف حضور فیزیکی شخص در دفترخانه. بنابراین، سوابق معاملاتی زمانی ارزش قوی پیدا می‌کنند که تاریخ، موضوع، شرایط، ارزش اقتصادی و نحوه تصمیم‌گیری شخص در هر عمل مشخص و با بازه زمانی ادعای حجر تطبیق داده شوند.

۸. ابزار کشف حقیقت

تحقیق محلی از مهم‌ترین اقدامات پرونده پس از نقض نخستین رأی بوده است. مطابق ماده ۲۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی، اطلاعات حاصل از تحقیق و معاینه محل از امارات قضایی است و ممکن است موجب علم یا اطمینان قاضی یا مؤثر در رأی شود. ماده ۲۵۲ نیز ترتیب اجرای تحقیق از مطلعان را به قواعد مربوط به گواهان نزدیک کرده است. از این مواد روشن است که تحقیق محلی نه یک تشریفات فرعی، بلکه وسیله‌ای برای تکمیل شناخت قضایی درباره اوضاع خارجی و رفتاری است. اعتراض فرجام‌خواه این بوده که فرزندان متوفی در روستا نفوذ داشته‌اند و اهالی از بیان حقیقت ترسیده‌اند؛ در نتیجه تحقیقات باید به صورت نامحسوس انجام می‌شد. در قوانین آیین دادرسی مدنی، برای تحقیق نامحسوس عنوان و سازوکار خاصی مقرر نشده است. بنابراین، نمی‌توان گفت دادگاه بدون انجام تحقیق مخفیانه، الزاماً مرتکب نقص رسیدگی شده است. آنچه از منظر حقوقی اهمیت دارد، کفایت روش تحقیق، تنوع مطلعان، استقلال نسبی آنان، اطلاع

مستقیم یا غیرمستقیم، فاصله زمانی از وقایع و انطباق اظهارات با سایر اسناد و قرائن است. از این رو، تحقیق محلی انجام‌شده توسط دو قاضی باتجربه می‌تواند معتبر باشد، اما اعتبار آن مطلق نیست. اگر همه افراد مورد پرسش از یک گروه اجتماعی نزدیک به وراث بوده‌اند، یا عمدتاً اطلاعات آنان ناشی از شنیده‌ها بوده، یا تحقیقات از اشخاصی که ارتباط مستقل‌تری با متوفی داشته‌اند انجام نشده باشد، قدرت اماری نتیجه کاهش می‌یابد. در مقابل، اگر مطلعان متنوع، مستقل، متعدد و دارای تماس مستقیم با متوفی در دوره‌های مختلف بوده‌اند، نتیجه تحقیق محلی می‌تواند وزن قابل توجهی داشته باشد.

در پرونده حاضر، شرح رأی دیوان عالی کشور نشان می‌دهد که تحقیق در محل با مشارکت هیأت امنای مسجد و حسینیه و اهالی صورت گرفته و نتیجه آن عموماً سلامت روحی و روانی متوفی را تأیید کرده است. لذا دیوان حق داشته است آن را به عنوان یک اماره قضایی در کنار دیگر ادله لحاظ کند.

۹. سوابق معاملاتی؛ قرینه سلامت یا صرفاً نشانه فعالیت حقوقی؟

در پرونده، طرف مقابل به معاملات سال‌های آخر عمر و اقدام دفترخانه پس از احراز هویت و صحت مزاج متوفی استناد کرده است. این نوع اسناد در دعاوی حجر می‌توانند اهمیت زیادی داشته باشند، اما باید میان دو امر تفکیک کرد: نخست، احراز هویت و امکان شخص برای حضور در دفترخانه؛ دوم، اثبات قطعی سلامت شناختی و مالی او در تمام معاملات گذشته. در عرف ثبتی، سردفتر هنگام تنظیم سند رسمی مکلف به رعایت مقررات مربوط و احراز هویت و شرایط مقرر است؛ اما این واقعیت که سند رسمی در دفترخانه تنظیم شده، به خودی خود حکم کارشناسی روان‌پزشکی نیست. اگر ادعای حجر ناشی از جنون یا ضعف شناختی باشد، صرف وجود امضای شخص یا حضور او در دفترخانه، حداکثر یک قرینه بر مشارکت وی در عمل حقوقی است و برای ارزیابی اهلیت باید شرایط واقعی و زمان انجام معامله نیز بررسی شود. این نکته در دعوای حاضر اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا یکی از ادله خواهان، وضعیت عمومی و مستمر شخص در سال‌های متعدد پیش از فوت بوده است. بنابراین، ارزش اثباتی معاملات باید متناسب با تاریخ هر عمل و وضعیت خاص آن زمان سنجیده شود. ممکن است شخصی در یک معامله معقول و در معامله‌ای دیگر تحت تأثیر یکی از نزدیکان قرار گرفته باشد. همچنین صحت مزاج اصطلاحی عرفی است و نباید بدون تبیین تخصصی، معادل فقدان هر گونه اختلال شناختی و توانایی عقلایی در اداره امور مالی فرض شود.

۱۰. نقش ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی و کشف حقیقت

ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی یکی از مهم‌ترین پایه‌های رأی نقض شده ی نخستین دیوان عالی کشور بود. مطابق این ماده، دادگاه در امور حقوقی علاوه بر دلایل مورد استناد طرفین، هر تحقیق یا اقدامی را که برای کشف حقیقت لازم بداند انجام می‌دهد. در امور حسبی، ماده ۱۴ قانون امور حسبی حتی صریح‌تر ذکر شده است و دادرس را مکلف می‌کند هر بازجویی و اقدامی را که برای اثبات قضیه لازم است، انجام دهد؛ هرچند کسی درخواست آن را نکرده باشد. ماده ۵۷ همان قانون نیز در رسیدگی به درخواست حجر، اختیار تحقیق گسترده برای دادگاه مقرر کرده است. این مجموعه مقررات نشان می‌دهد که در دعوای حجر، دادگاه نمی‌تواند با رویکرد کاملاً منفعل، صرفاً بین دو بسته دلیل ارائه‌شده از طرفین داوری کند. علت این وضعیت، ماهیت خاص حجر و آثار جدی آن بر شخص، وراث و اشخاص ثالث است. دیوان عالی کشور در رأی نخستین خود نیز همین منطق را به کار گرفت و صرف شهادت معارض را برای خاتمه رسیدگی کافی ندانست. در همین راستا، برخی حقوقدانان با نقد نگاه منفی به اختیارات دادگاه در کشف حقیقت و واقع در دادرسی مدنی، بر ظرفیت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی برای فعال‌سازی نقش دادگاه در دستیابی به حقیقت تأکید می‌کنند. از دیدگاه آنان، این ماده به دادگاه امکان می‌دهد تا در مواردی که اصحاب دعوا به دلیل ناتوانی در اقامه دلیل، فقدان توان مالی یا عدم آگاهی از قواعد اثبات نمی‌توانند ادله لازم را ارائه کنند، از محدود شدن رسیدگی به ادله استنادی آنان فراتر رفته و تحقیقات و اقدامات لازم را برای دستیابی به حقیقت انجام دهد. لذا از دیدگاه ایشان می‌توان گفت رویکرد شعبه سوم دیوان عالی کشور به ماده ۱۹۹ را از این حیث قابل توجه است و آرای این شعبه نمونه‌ای از نقش فعال دادگاه در کشف حقیقت تلقی می‌شود.[۱] اما تکلیف دادگاه به کشف حقیقت مطلق و نامحدود نیست. کشف حقیقت به معنای الزام دادگاه به تحصیل هر دلیل احتمالی یا جست‌وجوی بی‌نهایت نیست؛ معیار آن، انجام تحقیقاتی است که با توجه به موضوع، سابقه پرونده و قابلیت دسترسی به دلیل، برای رفع ابهام‌های مؤثر در تصمیم ضرورت دارند. هنگامی که دادگاه سوابق بیمارستانی، پزشکان معالج، پزشکی قانونی، تحقیق محلی و قرائن مالی را بررسی کرده است و با وجود همه آنها دلیل کافی برای احراز حجر به دست نیاورده، ادامه تحقیق باید فقط در صورت وجود قرینه مشخص و مؤثر جدید توجیه داشته باشد.

از این منظر، پرونده حاضر نمونه‌ای از تبدیل الزام به تحقیقات جامع به تحقیقات

۱. غمامی، مجید و محسنی، حسن. (۱۴۰۵). ده جلوه از اجرای ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی در رأی‌های شعبه سوم دیوان عالی کشور. آیین دادرسی مدنی تطبیقی، ۲ (ویژه‌نامه)

مرحله‌ای اســت: دیوان عالی کشور ابتدا مســیرهای اصلی تحقیق را مشخص کرد؛ دادگاه آنها را اجرا نمود؛ ســپس با توجه به نتیجه، رأی ماهوی صادر شد؛ و دیوان در فرجام دوم، برخلاف فرجام نخســت، نقص قابل توجهی در تحقیقات نیافــت. این تحول از نظر آیین دادرسی منسجم و قابل دفاع است.

۱۱. نقد استدلال نهایی دیوان عالی کشور

رأی نهایی شــعبه سوم دیوان عالی کشــور از نظر اختصار، روشن و منطبق با ساختار آرای فرجامی اســت؛ اما از منظر یک رأی آموزشــی و قابل اســتفاده برای رویه آینده، چند نکته قابل نقد و تکمیل دارد.

نخســت، رأی دقیقاً تصریح نمی‌کند که سبب ادعایی حجر چه بوده است. آیا خواهان، جنون را ادعا می‌کرد یا عدم رشــد؟ شــرح جریان پرونده از زوال عقلی و از دســت دادن قدرت تشخیص سخن می‌گوید و نظریه پزشکی قانونی نیز توانایی عقلانی برای اداره امور مالی را ملاک بحث قرار داده اســت؛ این ادبیات به عدم رشــد نزدیک‌تر است، در حالی که عبارت زوال عقلی ممکن اســت جنون را تداعی کند. بدون تعیین سبب حجر، تعیین معیار ادله و اثر حقوقی دشــوار می‌شود. بهتر بود رأی به صراحت مشخص می‌کرد که ادعا تحت کدام عنوان قانونی مواد ۱۲۰۷ به بعد قرار می‌گیرد.

دوم، رأی میان عدم امکان اظهارنظر پزشــکی و اثبات ســلامت تمایز صریحی برقرار نکرده اســت. همان‌گونه که گفته شد، نظریه کمیسیون پزشکی قانونی در واقع نظریه برائت از حجر نیســت؛ بلکه می‌گوید داده کافی برای نتیجه‌گیری وجود ندارد. بنابراین، اگر دادگاه بر مبنای آن به رد دعوا رســیده باشــد، باید روشــن شود که نظریه پزشــکی صرفاً یکی از حلقه‌های زنجیره ادله بوده و رد دعوا به دلیل کفایت نداشــتن مجموع دلایل صورت گرفته است. عبارت کلی نظریه کمیسیون تخصصی... و سایر قرائن و امارات، این تمایز را برای خواننده روشن نمی‌کند.

ســوم، رأی درباره تعارض میان گزارش پزشــکان معالج و کمیســیون پزشکی قانونی توضیح کافی ارائه نمی‌دهد. شــرح پرونده حاکی از آن اســت که یکی از پزشکان بعداً نظر قبلی خود را اصلاح و آن را ناشــی از اشــتباه اســمی اعلام کرده است. چنانچه دادگاه این توضیــح را پذیرفته، بهتر بود رأی به آن اشــاره می‌کرد تا معلوم شــود تعارض واقعی باقی نمانده است. در غیر این صورت، باید بیان می‌شد چرا نظریه کمیسیون بر نظر منفرد پزشک معالج ترجیح یافته است.

چهارم، موضوع تعیین بازه زمانی حجر به صورت برجســته در رأی نهایی تحلیل نشده

اســت. خواهان در آغاز دعوا بازه‌ای ده تا پانزده ســاله را مطرح کرده بود؛ اما بســیاری از شــهادت‌ها و قرائــن درباره روزها یا ماه‌های نزدیک به فوت اســت. ایــن دو دامنه زمانی یکســان نیســتند. اثبات اینکه شــخص چند روز پیش از فوت توان انجام حساب و کتاب داشته، لزوماً وضعیت او ده سال قبل را روشن نمی‌کند؛ همان‌طور که وجود علائم فراموشی سال‌ها پیش، به تنهایی حجر در زمان انجام یک معامله خاص را ثابت نمی‌سازد. بنابراین، در دعاوی حجر متوفی باید نقطه زمانی مورد ادعا با ادله مربوط به همان نقطه زمانی تطبیق داده شود.

پنجم، رأی به استناد ماده ۳۷۰ و ۳۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی، نتیجه رأی تجدیدنظر را ابرام کرده اســت. این نحوه تصمیم با حدود رســیدگی فرجامی سازگار است؛ زیرا ماده ۳۷۰، ابرام رأی مطابق قانون و دلایل موجود را مقرر می‌کند. با این حال، از آنجا که پرونده پیش‌تر یک بار به علت نقص تحقیقات نقض شــده بود، استدلال مرحله نهایی می‌توانست به صورت دقیق‌تر بیان کند که دســتورات دیوان در فرجام نخست چگونه اجرا شده و چرا دیگــر نقص تحقیق باقی نمانده اســت. این توضیح به ویژه بــرای ایجاد هماهنگی بین دو تصمیم دیوان در یک پرونده مفید بود.

۱۲. تحلیل در پرتو مجموعه ادله

بــا فــرض صحت محتویات پرونــده همان‌گونه که در گزارش رأی درج شــده اســت، رد درخواســت حجــر از حیث کفایت دلیل قابل دفاع به نظر می‌رســد، هرچنــد این نتیجه با ایرادات اســتدلالی یادشده منافاتی ندارد. دلیل این امر آن است که در پرونده حاضر، هیچ یک از عناصر ادعای حجر به صورت قطعی و هم‌جهت اثبات نشده است: پزشکی قانونی از اظهارنظر نفیی یا اثباتی ناتوان مانده؛ تحقیق محلی غالباً بر ســلامت دلالت کرده؛ بخشی از شــهود، مشاهدات مستقیم از توانایی انجام حســاب و امور اجتماعی گزارش کرده‌اند؛ سوابق معاملاتی نیز با تداوم فعالیت حقوقی و مالی متوفی در سال‌های آخر زندگی سازگار دانســته شده است. در چنین وضعیتی، مجموع ادله می‌تواند برای دادگاه در جهت نرسیدن دعوا به آســتانه اثبات کافی باشد. به بیان روش، نتیجه رأی به اثبات سلامت کامل روانی و مالی متوفی تلقی می‌شــود. در واقع، ماده ۵۷ قانون امور حســبی نیز همین ساختار را تأیید می‌کند: پس از رسیدگی و تحقیقات لازم، در صورت احراز حجر حکم صادر می‌شود و در صورت عدم احراز حجر، درخواست رد می‌گردد.

این تحلیل همچنین با منطق ماده ۱۳۲۴ قانون مدنی درباره اماره قضایی سازگار است. امــاره مجموعه‌ای از اوضاع و احوال اســت که در حدود قانــون و برای تکمیل دلیل یا در

دعــاوی قابل اثبات با شــهادت، می‌تواند برای قاضی اقناع ایجاد کنــد. در پرونده حاضر، مجموعه امارات به سمت نفی اثبات حجر متمایل شده است.

۱۳. تمایز حجر با مریض مرض موت و جلوگیری از خلط دو نهاد

پرونــده‌ای ماننــد دعوای حاضر ممکن اســت در عمل با موضوع دیگــری یعنی تصرفات شــخص بیمار در مرض منتهی به فوت خلط شود. این دو نهاد، هرچند در برخی پرونده‌ها از حیث آثار مالی به یکدیگر نزدیک می‌شوند، از نظر مبنا یکی نیستند. حجر به سبب جنون یا عدم رشــد ناظر به اهلیت اســتیفاء اســت؛ در حالی که بحث بیماری متصل به موت، در صورت تحقق شرایط خاص، به محدودیت یا تحلیل برخی تصرفات مالی از زاویه قواعد خــاص مربوط به تبرعات و حقوق ورثه مربوط می‌شــود. بیماری، فی‌نفســه در فهرســت اسباب حجر ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی قرار نگرفته است. از این رو، اگر مدعی بخواهد نتیجه بگیرد که انتقالات سال‌های آخر عمر به سبب ضعف جسمانی، اعتیاد، کهولت یا وابستگی به فرزندان بی‌اعتبار بوده‌اند، ابتدا باید ســبب حقوقی دقیــق را تعیین کند: آیا مدعی حجر اســت، فقدان قصد و رضا، اکراه، تدلیس، صــوری بودن معامله، یا یکی از محدودیت‌های خاص تصرفات بیمار؟ انتخاب عنوان دعوا و ســبب حقوقی، مســتقیماً نوع دلیل مورد نیاز را تعییــن می‌کنــد. رأی مورد بحث عملاً در چهارچوب حجر حرکت کرده اســت و از این حیث، محدودیت‌های مرتبط با بیماری جســمی به تنهایی نمی‌تواند جایگزین اثبات سبب قانونی حجر شود.

۱۴. الگوی پیشنهادی برای رسیدگی قضایی به دعاوی حجر متوفی

بر مبنای تحلیل این پرونده و قوانین و رویه مرتبط، می‌توان یک چارچوب مرحله‌ای برای رسیدگی پیشنهاد کرد:

الف) تعیین دقیق سبب حجر: در ابتدای رسیدگی باید روشن شود ادعا جنون است یا عدم رشد و اگر هر دو مطرح شده‌اند، هر یک جداگانه بررسی شود. استفاده از اصطلاحات کلی مانند زوال عقلی بدون تطبیق با ماده قانونی، دقت رسیدگی را کاهش می‌دهد.

ب) تعیین بازه زمانی: مدعی باید تا حد امکان تاریخ یا دوره مشخصی را که حجر را ادعا می‌کند تعییــن کند. دادگاه نیز باید هر دلیل را بــا همان بازه زمانی تطبیق دهد. در دعوای متوفی، وضعیت در روزهای آخر عمر و وضعیت ده سال قبل دو موضوع اثباتی متفاوت‌اند.

ج) جمع‌آوری اســناد پزشکی اولیه: ســوابق بیمارستانی، پرونده‌های ســرپایی، نسخه‌ها، تشــخیص‌های متخصصان و سوابق بســتری باید پیش از جلب نظر کمیسیون پزشکی

گردآوری شـود؛ زیرا کمیسـیون بدون داده تاریخی کافی ناگزیر بـه اعلام عدم امکان اظهارنظر خواهد بود.

د) تعیین پرسش تخصصی دقیق برای پزشکی قانونی: به جای سؤال کلی آیا متوفی محجور بوده است؟ بهتر است سؤال تخصصی به صورت با توجه به سوابق، آیا در بازه X تا Y علائم اختلال شناختی یا روانی با شدت مؤثر بر توان تصمیم‌گیری مالی وجود داشته و احتمالاً استمرار داشته است؟ تنظیم شود. تشخیص عنوان حقوقی حجر در صلاحیت دادگاه باقی می‌ماند.

هـ) تحقیق محلی هدفمند: مطلعانی از مشاغل، همسایگان، شرکا، کارکنان، کشاورزان، کسبه و افراد مستقل از خانواده، متناسب با نوع رفتار مورد ادعا انتخاب شوند. کیفیت تماس مستقیم با متوفی مهم‌تر از تعداد خام شهود است.

و) تحلیل سـوابق مالی به صورت معامله‌محور: هـر معامله مهم با تاریخ، موضوع، ارزش، طرف معامله، شـرایط و نقش مسـتقیم یا غیرمسـتقیم متوفی بررسی شود. یک معامله موفق یا یک امضای رسمی به تنهایی نه اثبات سلامت است و نه اثبات حجر.

ز) ارزیابی تعارض ادله: اگر گزارش پزشک معالج با کمیسیون پزشکی متفاوت است، باید منشـأ تعارض، زمان معاینه، مدارک مورد بررسـی و تخصص هر یک از مراجع روشن شود. در مواردی، ارجاع به هیأت تخصصی تکمیلی ممکن است ضرورت داشته باشد.

ح) صدور رأی با تفکیک عدم احراز حجر از اثبات سلامت: دادگاه در صورت کفایت نداشتن ادلـه باید به رد درخواسـت حکم دهد، اما از این نتیجه نبایـد گزاره‌ای فراتر از موضوع اثبات‌شده استنباط شود. چنین تفکیکی از نظر حقوقی و نگارشی بسیار مهم است.

۱۵. ارزیابی جایگاه رأی در رویه قضایی

رأی مـورد بحـث از چند جهت با خطوط کلی رویه دیوان عالی کشـور هماهنگ اسـت. نخسـت، دادنامه نخستین دیوان در این پرونده نشان می‌دهد که شعبه سوم به دلیل اهمیت حجـر و آثار آن، مرجـع قضایی را موظف بـه انجام تحقیقات لازم و جامـع برای احراز وضعیت حجر و کشـف حقیقت دانسـته است و ارجاع به سوابق پزشکی، پزشکان معالج، پزشـکی قانونی و تحقیق محلی را ضروری شمرده است. دوم، رأی نهایی نشان می‌دهد که پـس از انجام این تحقیقات، دیوان صرفاً به یک دلیـل منفرد اکتفا نکرد و مجموعه ادله را مـلاک قرار داد. در رویه معاصر نیز موضوع حجر متوفی همچنان مطرح اسـت. در برخی آراء، با اسـتناد به رأی وحدت رویه شماره ۷۲، رسیدگی به حجر متوفی پذیرفته شده و در برخـی آراء نیـز بر نقش تعیین‌کننده ذی‌نفع بودن و آثـار واقعی رأی بر حقوق وراث تأکید

شـــده است. از ســـوی دیگر، رویه درباره وزن نظریه پزشکی یکدست نیست و بسته به نوع ســـبب حجر، گاه برای کمیســـیون تخصصی اهمیت بالاتری قائل شده و گاه بر طریقیت آن تأکید کرده است. وجود این تفاوت در آراء، بیش از آنکه نشانه تعارض مطلق باشد، ناشی از تفاوت میان تشخیص امر پزشکی و احراز عنوان حقوقی حجر است. مطالعات تحقیقی نیز بر اهمیت ویژه دعوای حجر متوفی به دلیل آثار مستقیم بر حقوق ورثه و سایر ذی‌نفعان تأکید کرده است.[1] همچنین پژوهش‌های حقوق پزشکی بر مسئله وزن ادله پزشکی و نسبت آن با شهادت شهود، تحقیقات محلی و سوابق عملکردی شخص تمرکز کرده‌اند. این منابع مؤید آن‌اند که پرونده‌های حجر متوفی از حیث اثبات، در مرز حقوق مدنی، آیین دادرسی، امور حســـبی و دانش پزشـــکی قرار دارند و نمی‌توان آنها را صرفاً با یک معیار اداره کرد. (خدابخشی، درویش‌زاده، ۱۴۰۳: ۱۳۰–۱۵۶).

۱۶. نتیجه‌گیری

دادنامه شـــماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۳۹ را باید در امتداد دادنامه پیشـــین شعبه سوم دیوان عالی کشـــور و رأی وحدت رویه شـــماره ۷۲ تحلیل کرد. مســـئله محوری پرونده، نه ایجاد حجـــر پس از فـــوت، بلکه احراز وضعیت اهلیت شـــخص در دوران حیـــات و تعیین آثار احتمالی آن بر اعمال حقوقی و حقوق اشـــخاص ذی‌نفع اســـت. بنابراین، ماده ۹۵۶ قانون مدنی مانع منطقی یا حقوقی مطلق برای رسیدگی به حجر متوفی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا حکم صادره ماهیتی ناظر به گذشته دارد و ماده ۷۰ قانون امور حسبی نیز امکان سرایت اثر حجر به تاریخ وجود علت را پذیرفته است.

از حیث اثبات، مدعی حجر بار اولیه اثبات را بر عهده دارد. در پرونده حاضر، کمیسیون تخصصی پزشکی قانونی به دلیل فقدان سوابق شناختی کافی نتوانست نه حجر را اثبات و نه سلامت را تأیید کند. این نظریه باید به عنوان عدم امکان اظهارنظر فهمیده شود، نه دلیل ســـلامت شـــخص، در نتیجه، نقش اصلی در نتیجه نهایی به شبکه دیگری از ادله، از جمله شهادت‌ها، تحقیق محلی و سوابق عملکرد مالی متوفی منتقل شده است.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین قابلیت دفاع از نتیجه رأی آن است که پس از تکمیل تحقیقات دســـتور داده‌شده توسط دیوان عالی کشـــور، دلیل مثبت و هم‌جهت کافی برای احراز حجر به دســـت نیامده و اصل عدم حجر و قاعده بار اثبات مانع از صدور حکم بر مبنای صرف احتمال شده است. با این حال، مهم‌ترین کاستی رأی، ایجاز بیش از اندازه در تبیین چرایی

۱. ســـادات حسینی، ســـید عباس، حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در اثبات حجر، فصلنامه حقوق پزشکی، شماره مسلسل ۲۳، زمستان ۱۳۹۱، صص. ۴۵–۷۱.

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure
ویژه‌نامه نکوداشت
قاضی حسن غفارپور
مراغی رئیس شعبه
سوم دیوان عالی
کشور، ایران - ۱۴۰۵

نتیجه اســت. رأی بهتر بود ســبب دقیق حجر، بازه زمانی مورد ادعــا، حدود ارزش اثباتی نظریه پزشــکی قانونی، میزان اتکای دادگاه بر تحقیق محلی، و نســبت سوابق معاملاتی با معیار قانونی ماده ۱۲۰۸ را تصریح می‌کرد. در دعاوی مربوط به حجر متوفی، شایسته است دادگاه ابتدا سبب و نوع حجر را مشخص کند و سپس دوره زمانی آن را تعیین نماید. پس از آن، باید سوابق و داده‌های پزشکی موجود را بررسی و در کنار آن، از طریق تحقیق محلی و بررسی رفتارها و معاملات مالی شخص، تصویری جامع از وضعیت عقلی و ارادی وی در دوره موردنظر به دست آورد. [1] در چنین رویکردی، هیچ‌یک از ادله، اعم از نظریه پزشکی، اســناد رسمی یا شهادت شــهود، به‌تنهایی و به‌طور خودکار تعیین‌کننده نتیجه دعوا نیست؛ بلکــه ارزش و اعتبار هر دلیل باید با توجــه به زمان، موضوع دعوا و معیار قانونی حاکم بر حجر ارزیابی شــود. اتخاذ چنین روشــی، از یک سو حقوق اشــخاص ذی‌نفع را حمایت می‌کند و از ســوی دیگر، مانع از آن می‌شــود که حجر صرفاً بر پایه حدس و قرائن ناقص احراز یا سلامت شخص نیز بر اساس دلایل غیرکافی اثبات شود.

از ایــن منظــر، رأی مورد بحث، به دلیل توجه به ضــرورت تکمیل تحقیقات و ارزیابی مجموعه ادله، واجد اهمیت و ارزش حقوقی است؛ با این حال، از حیث تبیین دقیق تفاوت میــان جنون و عدم رشــد و نیز تعیین جایــگاه و میزان اعتبار هر یک از ادله، می‌توانســت استدلال جامع‌تر و روشن‌تری ارائه کند. اهمیت این نکته در آن است که در دعاوی مربوط به حجر متوفی، صرف دستیابی به نتیجه صحیح کافی نیست؛ بلکه شیوه استدلال دادگاه نیز باید به اندازه‌ای روشــن و منســجم باشد که بتوان از آن در پرونده‌های مشابه بهره گرفت. از این رو، ارزش آرای دیوان عالی کشــور تنها در حل‌وفصل یک اختلاف معین خلاصه نمی‌شود، بلکه در ارائه معیارهای روشن و قابل تعمیم برای رسیدگی به دعاوی مشابه نیز نهفته است.

منابع

قوانین و آرای قضایی

۱- قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه مواد ۹۵۶، ۹۵۸، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۲۳، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۳۲۱ و ۱۳۲۴.

۲- قانون امور حسبی مصوب ۱۳۱۹، به‌ویژه مواد ۱، ۱۴، ۲۳، ۳۷، ۵۷، ۷۰، ۷۱ و ۷۲.

۳- قانون آیین دادرســی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، به‌ویژه مواد ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۴۸ تا ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۰۱ و ۴۰۵.

---

۱. فرح‌زادی، علی‌اکبر؛ کشــاورز، علی؛ ملکی، محمدامین، ضابطه‌انگاری نفوذ تصرفات بیمار متصل به موت با رویکردی بر فقه اســلامی و حقوق ایران، مجله فقه مقارن، شــماره مسلسـل ۱۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص. ۱۴۹–۱۷۳.

۴- قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱، به‌ویژه مواد ۴ بندهای ۱۲ و ۱۳ و ۸.
۵- رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۱۳۵۳/۰۹/۰۴هیأت عمومی دیوان عالی کشور، موضوع امکان مراجعه اشخاص ذی‌نفع برای اثبات حجر و آثار فوت شخص مورد ادعای حجر.
۶- شعبه سوم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۱۶۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۲۶، پرونده شماره ۹۱۰۹۹۸۳۷۴۹۱۰۰۴۱۹، رأی نقضی در همین پرونده به علت نقص تحقیقات.
۷- شعبه سوم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۵۳۹ مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۰۵، پرونده شماره ۹۱۰۹۹۸۳۷۴۹۱۰۰۴۱۹، رأی مورد تحلیل.
۸- شعبه ۲۸ دادگاه تجدیدنظر استان اصفهان، دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۳۷۶۸۰۰۷۰۶ مورخ ۱۳۹۵/۰۵/۰۲.
۹- شعبه بیست و یکم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۱۴۰۱۰۶۳۹۰۰۰۰۰۶۶۲۶۴ مورخ ۱۴۰۱/۰۱/۳۱، درباره نقش تحقیقات در اثبات حجر و طریقیت نظریه پزشکی قانونی.
۱۰- شعبه سوم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۲۲۴ مورخ ۱۳۹۵/۰۴/۲۸، درباره ادله اثبات حجر و جایگاه تشخیص کمیسیون علمی روان‌پزشکی.
۱۱- شعبه سوم دیوان عالی کشور، دادنامه شماره ۹۳۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۵۱ مورخ ۱۳۹۳/۰۲/۲۹، درباره معیار زمانی احراز حجر.

کتب و مقالات

۱۲- سادات حسینی، سید عباس، حجیت نظریه کارشناسی پزشکی در اثبات حجر، فصلنامه حقوق پزشکی، پیاپی ۲۳، زمستان ۱۳۹۱، صص ۴۵-۷۱.
۱۳- خدابخشی، عبدالله؛ درویش‌زاده، محمدجواد، دعوای اعلام حجر متوفی با نگاهی به رأی وحدت رویه شماره ۷۲ مورخ ۰۴/۰۹/۱۳۵۳ هیأت عمومی دیوان عالی کشور، نشریه تحقیق و توسعه در حقوق خصوصی، دوره ۱، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۳، صص ۱۳۰-۱۵۶.
۱۴- فرح‌زادی، علی‌اکبر؛ کشاورز، علی؛ ملکی، محمدامین، ضابطه‌انگاری نفوذ تصرفات بیمار متصل به موت با رویکردی بر فقه اسلامی و حقوق ایران، مجله فقه مقارن، پیاپی ۱۸، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، صص ۱۴۹-۱۷۳.
۱۵- صفایی، سید حسین، اشخاص و محجورین (حقوق مدنی)، چاپ سی‌وششم، تهران: سمت، ۱۳۸۲، ص. ۲۷۳.
۱۶- غمامی، مجید؛ محسنی، حسن. (۱۴۰۵). ده جلوه از اجرای ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی در رأی‌های شعبه سوم دیوان عالی کشور. آیین دادرسی مدنی تطبیقی، ۲ (ویژه‌نامه)